

رهبران فکری آن نهضت، به ظاهر خود را از شیوخ درویشان نموده عملاً طرز فکر مزدک را تبلیغ می‌کردند. ^۱ حمدالله مستوفی قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش از مجامعی سخن می‌گوید که پیرو مزدک و به ظاهر مدعی مسلمانی بودند و در ناحیه رودبار عراق عجم می‌زیستند.^۲

معنی لغوی صوفی

لفظ صوفی از صوف که به معنی پشم است مشتق شده است و معمولاً فارسی‌زبانان، به عرفا پشمینه‌پوش می‌گویند، زیرا این جماعت به زندگی ساده‌یی قناعت می‌کردند و از هر نوع تجمل و تظاهر و تفاخر دوری می‌جستند، عده‌یی نیز چون «جامی» کلمه صوفی را مشتق از وجوه دیگری می‌دانند.

راجع به منشاء ظهور فکر تصوف و عرفان چنانکه اشاره شد بین محققین وحدت نظر نیست؛ عده‌یی تصوف را ناشی از اسلام و افکار باطنی پیشوای آن می‌دانند و عده‌یی برعکس می‌گویند زندگی خصوصی محمد بن عبدالله (ص) و مبارزات پیگیر و دلاورانه او و یاران نزدیکش در راه توسعه و گسترش اسلام و گردآوری غنائم بخوبی نشان می‌دهد که تا چه حد جنبش اسلامی با تصوف فاصله دارد؛ بعضی می‌گویند تصوف عکس‌العمل دفاع آریائی در مقابل مذهبی است که نژاد سامی بر نژاد آریائی تحمیل کرده است.^۳

طرفداران این فکر نیز چند دسته‌اند برخی معتقدند که عقاید صوفیه از جهانی شباهت به بعضی از عقاید و مذاهب هندی دارد و به همین دلیل می‌گویند منشاء آرای اهل تصوف را باید در هندوستان جستجو کرد، ولی چون تاریخ مناسبات فکری و فرهنگی ایران و هند از دوره ساسانیان به بعد کاملاً روشن نیست، اظهار نظر در این باره آسان نیست. بعضی دیگر تصوف ایرانی را ناشی از نفوذ افکار عارفانه مکتب افلاتونیان جدید می‌دانند، ظاهراً از دوره‌ی پیش از اسلام بین ایران و یونان کم و بیش مناسبات علمی و فرهنگی بود و این دو کشور باستانی از ذخایر فرهنگی

۱. نهضت سرداران در خراسان، تألیف بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۹.

۲. مأخوذ از تاریخ ادبیات ایران، نوشته ادوارد براون (به اختصار).

یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند «زیرا فرفوربوس نویسنده شرح احوال فلوطین گوید: فلوطین مخصوصاً بدان قصد به ایران رفت که روشهای فلسفی را که در آنجا تعلیم می‌دادند مورد مطالعه قرار دهد».

علاوه براین، پناه آوردن ۷ تن از حکمای افلاتونی جدید به سبب تعقیب زوستینین به دربار ایران، خود نموداری از وجود مناسبات فرهنگی بین شرق و غرب در نیمه اول قرن ششم میلادی است، ولی چنانکه براون متذکر شده «... صوفی را اصولاً مشرب و مسلک چنانست که از هر گوشه‌ای که وی را پسند آید توشه‌ای گزیند و از هر خرمنی خوشه‌ای برگیرد و در اخلاق و دین به آزادی از قیود و حدود گراید و نسبت به صورت ظاهر عبادات و شرایع سهل‌انگار و بی‌بند و بار باشد. از کلمات قصار صوفیه که مورد علاقه و توجه آنان است این جمله است: *الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ يَتَدَدُ نُفُوسِ الْخَلَائِقِ*، راه‌های به طرف خدا به شماره نفوس مردم است و حدیث *أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ* همیشه ورد زبان اهل تصوف است.^۱ ایوانف محقق شوروی ضمن بحث درباره تصوف می‌نویسد «انگلیس» در اثر خود بنام جنگ دهقانی در آلمان به وصف فرقه‌های رهبانی می‌پردازد و می‌گوید که گاهی این جمعیت‌های صوفی مآب در باطن با رژیم فتودالیه مبارزه می‌کردند. این جمله انگلس را می‌توان درباره تصوف قرون وسطا در آسیا تعمیم داد؛ در اوایل امر، اهل تصوف غالباً در رأس نهضت‌های پیشه‌وران و صنعتگران، علیه فتودالها قرار می‌گرفتند، ولی پس از چندی صوفیگری و درویش مآبی به صورت اسلحه‌یی برای تحمیق توده‌های مظلوم درآمد، صوفیگری چنان جریان ایدئولوژیک وسیعی بود، که در تحت لوای آن ممکن بود هر نظریه‌یی را تبلیغ کرد، به همین مناسبت عده‌یی از شعرا خود را صوفی می‌خواندند تا در پناه آن بتوانند کلیه عقاید آزادیخواهانه و نظریات باطنی خود را اظهار کنند؛ اثر این افکار در آثار جلال‌الدین بلخی و معاصر او سعدی شیرازی بطور محسوسی بچشم می‌خورد غفوراف می‌نویسد: «تصوف (صوفیگری) از کلمه صوف که به معنی لباس پشمین است مشتق شده است، پیروان تصوف این لباس ناراحت را برتن می‌کردند و با تحمل مشقات گوناگون به سیر و

۱. مأخوذ از تاریخ ادبیات ایران، نوشته ادوارد براون (به اختصار).

سلوک می پرداختند. از قرن یازده میلادی به بعد، جماعت صوفیه مانند بسیاری دیگر از فرق اسلامی مورد تعقیب قرار گرفتند، با اینحال نهضت صوفیه به علت سازگاری محیط در مدت کوتاهی وسعت گرفت و در ایران، سوریه، مصر و آسیای میانه عده زیادی طرفدار پیدا کرد. تصوف یک چند از نارضایتی توده های مردم و صنعتگران شهری حکایت می کرد، و در بین این طبقات طرفدارانی پیدا کرده بود؛ چه این طبقه از اسلام انتظار داشتند که به دوران بدبختی و محرومیت ایشان پایان دهد؛ ولی چون انتظارات آنان به حقیقت نپیوست، تمایلات عرفانی در آنان قوت گرفت. اختلاف این جماعت با قرمطیان در این است که قرمطیان اهل مبارزه مثبت بودند و حال آنکه جماعت متصوفه با مخالفین خود مبارزه منفی می کردند.^۱

بعضی از اهل تصوف با از خودگذشتگی و شهامت بسیار به مردم خشک و متعصب زمان حمله می کردند و جنگ ۷۲ ملت و مبارزات دینی را میوه جهل و بی خبری می دانستند؛ چنانچه حافظ گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

توضیحی پیرامون معتقدات و روشها و بعضی اصطلاحات اهل تصوف

اصطلاحات اهل تصوف

استاد فقید ملک الشعراء بهار، پس از ذکر مقدمه‌یی، بعضی از اصطلاحات اهل تصوف را توضیح می‌دهد:

به نظر استاد، بهار علت اساسی تصوف حس غیرت و رشک است، «غیرت» یعنی عدم رضایت از اینکه کسی دیگر، از آنچه حق ماست، بدون اعتنا کردن به ما، بهره‌مند گردد. رشک هم شبیه به این است و آن نوعی از حسد است، یعنی دیگری دارای چیزی یا چیزهائی باشد که ممکن بوده یا هست که ما دارای آن چیز باشیم، علت و پایه‌ی اساسی اختلاف بشری از آغاز تاریخ همین بوده و پیشوایان و حکما، جمعی با مبارزه مثبت و برخی با روشهای منفی برای مبارزه با ظلم و تبعیض بپاخاسته و راهها و عقایدی ابراز کرده‌اند.

پیروان مبارزه منفی سعی کرده‌اند که تا با ایجاد «حس گذشت و بی‌اعتنائی به دنیا و مال و جاه و زن و زر...» مردم را از مبارزه باز دارند و آنان را دلشاد و راضی نگهدارند، مبنای بسیاری از ادیان قدیم نظیر دین برهمنائی و بودائی و دین مسیح و مذهب مانئی، ترغیب مردم به قبول این افکار بود، و حتی در مذهب مانئی، برگزیدگان قوم از داشتن زن و خانه و لباس (زیاده از یکدست) و حتی اقامت بطور دائم در یک محل ممنوع بوده‌اند.

بعضی سعی کرده‌اند که اسلام را که از راه تبلیغ به توحید و به کمک شمشیر گسترش یافته و کم و بیش هدف سیاسی و اجتماعی نیز داشته است، پدید مکتب

عرفان و اصول تصوّف مُعرّفی کنند:

«می‌گویند پیغمبر زیادتر از چند بز و شتر شیرده که غذای خانواده او را می‌داد، و خانه و اثاثه محدود و یک دست لباس و یک مرکوب هیچ نداشته است و می‌گفته است که من فقیرم و به فقر فخر می‌کنم.»

رفقای نزدیک پیغمبر یعنی «اصحاب صَفّه» که پاکترین و باایمان‌ترین یاران او بودند، جملگی فقیر بودند: علی داماد پیغمبر و ابوبکر و عمر دوستان او، تا پایان عمر، زندگی ساده‌ی داشتند و غذای آنها از نان و پیاز، و نان و سرکه، و نان خشک و نمک تجاوز نمی‌کرد.

با اینحال نمی‌توان پیشوایان اسلام را با آن مبارزات شجاعانه و با آن اهداف نوع‌دوستانه پیرو مکتب تصوّف شمرد، اگر آنان به حدّ اقلّ وسایل زندگی می‌ساختند برای این بود که جامعه عرب از آنها پیروی کنند و آلوده تجملات و مزخرفات زندگی نشوند، و روح مبارزه و جنگجویی و کشورگشایی را از دست ندهند، تا از این راه بتوانند آئین اسلام را هرچه بیشتر گسترش دهند.

تصوف از قرن سوم در بغداد قوت گرفت و از آنجا به ممالک اسلامی راه یافت و از قرن پنجم وارد ادبیات فارسی گردید، معروفترین صوفیان، ایرانی بودند و به عقیده بعضی از پژوهندگان موجد و مخترع آئین تصوّف ایرانیان بودند؛ پس از آنکه تصوّف در ادبیات فارسی رسوخ کرد عده‌ی از ادبای ایران نظیر سنائی به استعمال لغات و اصطلاحات اهل تصوّف مبادرت کردند؛ اینک بعضی از آن اصطلاحات باختصار ذکر می‌شود:

«صومعه: اطاق مخصوصی که زاهد یا صوفی در آن بسر می‌برد و آنرا زاویه می‌گویند.

خرابات: جائی که صاحبان آن گبر یا ترسا بودند و در آنجا محرمانه شراب می‌خوردند، و موسیقی می‌نواختند و مردم رند و لالایی، آنجاها عیش می‌کردند، ولی در اصطلاح صوفیان، خانقاه و مجلس شیخ را خرابات می‌گویند و خراباتی، کنایه از اهل خرابات و به اصطلاح صوفی را گویند.

قلّاش: از اصطلاحات سنائی است و بعد صوفیان، به قلندرها و سالکان پرشور، قلّاش می‌گفتند.

- ابدال: بعضی از یاران قطب بودند.
- طامات: افسانه‌های خرافی:
- نخواهم من طریق و راه طامات مرا می‌باید و راه خرابیات
- تُرّهات: سخنان بی اساس و بیهوده.
- منیت: خودشناسی و شخصیت دوستی.
- حقیقت: ضد مجاز.
- قبض: گرفتگی درویش در وقت ریاضت برخلاف بسط که گشادگی دل درویش در حین ریاضت است.
- وجود: اشاره به ذات خدا.
- کشف: حالتی است که سالک را در آخرین منزل وصول روی می‌دهد و حقایق وجود بر او مکشوف می‌شود.
- فقر و فقیری: درویشی و صوفیگری است.
- فاقه: گرسنگی و ریاضت‌کشی.
- لا والّا: اشاره به نفی همه چیز و وحدت وجود و یکی بودن کلیه موجودات است. سنائی برای اولین بار گوید:
- از در دروازه لا تا به دارالملک شاه هفت هزار و هفتصد و هفتادراه و رهروست یعنی از روزی که تربیت منفی را پذیرفتی و ترک همه چیز را گفتم تا روزی که به پایتخت وصول و کشف برسی، ۷۷۷۰ طریق و راه و در هر طریق و راهی همینقدر راهزن و دزد و شیطان موجود است.
- مُرُق: خرقه، یعنی جُبّه‌یی که سراسر وصله‌دار باشد.
- سالوس: رباکاری.
- حال: کیفیت است که در حین سیر و سلوک عارض می‌شود.
- محو: فرورفتن صوفی به خود و فنا و مُردن در راه صواب است.
- ملکوت: صور عالم مادی.
- وقت: موقعی که صوفی به تنگنات معنوی مشغول شود.
- قلندر: قلندر به طایفه‌یی از صوفیان گویند که به هیچ فید و هیچ علاقه‌یی، حتی

قید ظواهر شریعت اعتنا ندارند و قلاش و اوباش و رند و تردامن و پاکباز و مقامیز (قمارباز) و کم‌زن و شاهدباز و ملامتی از اصطلاحات قلندران است. ^۱ شاعری و آواز خوانی و رازهای پنهانی صوفیان، محرم و نامحرم: محرم به صوفی و نامحرم به زاهد و قتیبه و رباکار گفته می‌شود. خامی و پختگی: مراتب سیر و سلوک. سماع: مجلسی که صوفی شعر می‌خواند با آهنگ و کسی به آن آهنگ ضرب می‌گیرد و صوفیان حال می‌کنند و می‌رقصند و خرقه‌های خود را پاره کرده بخواننده (قوال) می‌بخشند؛ بعضی از صوفیان این عمل را جایز نمی‌شمارند و بعضی جایز می‌دانند. ^۲ دکتر رجائی در مقدمه «فرهنگ اشعار حافظ» در پیرامون این اصطلاح چنین می‌نویسد:

سماع: سماع در لغت به معنی شنیدن است چنانکه گویند سماع حدیث یا سماع قرآن؛ اما سماع در اصطلاح صوفیه عبارتست از آواز خوش و آهنگ دل‌انگیز روح‌نواز و بطور مطلق قول و غزل و آنچه ما امروز از آن به موسیقی تعبیر می‌کنیم. صوفیان آواز خوش و نوای موسیقی را پیک عالم غیب می‌دانند، چنانکه مولانا فرماید:

نالۀ سُرنا و تهدید دهل چیزیکی ماند بدان ناقور کُل
بانگ گردشهای چرخ است این که خلق می‌سرایندش به طنبور و به خلق
پس غذای عاشقان آمد سماع که درو باشد خیال اجتماع
غزالی در «کیمیای سعادت» نیز همین مطلب را بیان می‌کند: سماع، آواز خوش و موزون آن، گوهر آدمی را بجنبانند و در وی چیزی پدید آرد، بی‌آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد....^۳

در شرح حال ابوبکر شبلی نوشته‌اند: نقل است که یکبار چند شبانروز در زیر درختی رقص می‌کرد و می‌گفت هوهو، گفتند این چه حالت است؟ گفت: این فاخته بر این درخت می‌گوید کوکو من نیز موافقت او می‌گویم هوهو.... شیخ سعدالدین

۱. نقل و تلخیص از مقاله ملک‌الشعراى بهار در مجله پیام نو. (وابسته به انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی).

صوفیانی که در تنعم و بی نیازی می زیستند

نفوذ معنوی صوفیان

تصوف در آغاز قرن پنجم هجری (حدود ۱۰۲۴ میلادی) یعنی در مرحله پیش از تشکیل و طریقه، با ریاضت و خویشترن داری همراه نبود، بطوری که از کتاب «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید» بر می آید، ابوسعید و بسیاری از مشایخ بزرگ در زیر سایهٔ بربرکت مریدان، با تنعم و جاه و جلال زندگی می کردند؛ چنانکه شیخ ابوسعید با سعهٔ صدر و کراماتی که از خود نشان می داد، توجه قشر وسیعی از مردم اداری و اعیان شهری و بازرگانان و پیشه‌وران را به سوی خود جلب کرده بود و همین موقعیت ممتاز اجتماعی، طبقه حاکم را از ظهور فتنه‌ی احتمالی نگران ساخته بود. با اینکه شیخ ممر درآمدی جز هدایای مریدان خود نداشت، در ضیافتها روشی مسرفانه پیش گرفته بود، به همین علت هنگامیکه قاضی خرقان به ملاقات شیخ رفت، برخلاف انتظار «... شیخ را دید در چهار بالش چون سلطانی، و درویشی پای شیخ را در کنار گرفته مغمزی (مشت مالی) می کرد، قاضی در دل گفت کی، اینجا فقر کجاست و و این مرد با چندین تنعم نیز از فقرا چون تواند بود؟ این پادشاهی است نه صوفی و درویشی!»

هجویری نیز می نویسد: ابوسعید، هرگز لاف فضیلت فقر بر نعمت نمی زد... هنگامی که شیخ سواره از شهر بیرون می رفت برالاغ نمی نشست، بلکه براسب سوار می شد و خادمی رکابداری او می کرد و هنگام گذر از خیابانهای شهر، باشکوهی تمام، مردم او را بردوش می بردند، مریدان او از طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی به فراخور امکانات به شیخ یاری می کردند، و در التزام رکاب او بودند، محبوبیت شیخ، سوظن علما و اعیان شهر و پیشوایان مکاتب فقهی مذهب

سنت و شخصیت‌های ممتازی چون قاضی صاعد و ابومحمد جوینی پدر امام‌الحرمین را برانگیخت، چنانکه شیعیان دوازده امامی و علویان، هنگام عبور شیخ از شوارع، آشکارا او را لعن می‌کردند. غیر از ابوسعید، دسته‌های دیگری از صوفیان بودند، که رهبری آنان، با ابوالقاسم قشیری بود که هم فقیه اشعری بود و هم صوفی؛ با اینکه این مرد در آثار خود نشان داده بود که تصوف با اعتقادات اهل سنت و جماعت مابینتی ندارد، با اشعار عارفانه شیخ و روش و علاقه او به شنیدن موسیقی به هنگام ذکر، یا مجلس سماع، و به جایز بودن رقص در القاء جذب، با نظر تردید می‌نگریست. بنا بر اسرار التوحید جریانهای مخالف با شیخ، زمانی شدت گرفت، که قاضی صاعد و ابوبکر محمد کزازی ادعای امامیه بر علیه خلائفهای شیخ تنظیم کردند و به دربار غزنه فرستادند و در آن به زندگی شیخ و علاقه او به شنیدن موسیقی و رقص و سماع و توجه عوام الناس به او و احتمال فتنه‌ای عام در شهر نیشابور سخن رفته بود. با اینکه پاسخ سلطان، دست ائمه شافعی و حنفی را در اعمال حداکثر مجازات باز گذاشته بود، ظاهراً دیدارهای رهبران مذهبی نیشابور و گفتگوهای شیخ ابوسعید با امثال قشیری، جوینی، صابونی و دیگران سبب نوعی مصالحه و سازش بین آنان گردید و با اینکه محمود به طور جدی از مذهب سنت حمایت می‌کرد همیشه یکی از مریدان شیخ، پس از مرگ شیخ ابوسعید، از دربار محمود وجهی خواست، بی‌درنگ پرداخت شد و وام خانقاه ادا گردید.

به طوری که از تاریخ ابوالفضل بیهقی بر می‌آید سلطان مسعود که مردی بی‌تدبیر بود، برخلاف پدر بی‌ایمان ولی سیاستمدار خود تظاهر به دوستی این گروه نمی‌کرد. سلطان مسعود، صوفیان را «سوهان سیلت» می‌خواند و به قول بیهقی: «او در هر کجا متصوفی دیدی یا سوهان سیلتی دام زرق نهاده، یا پلاسی پوشیده دل سیاه‌تر از پلاس، یخندیدی»، آنچه مسلم است، بعضی از رهبران مذهبی با انتصاب به مشاغل قضا و خطابه، مزدگیر دستگاه حاکم بودند، در حالی که پیشوایان تصوف، زیر سلطه مستقیم حکومت نبودند و چون با طبقات مختلف، به خصوص بازرگانان و دکانداران رابطه مستمر داشتند، حکومت مرکزی به آنان با چشم سوء ظن می‌نگریست و از نفوذ معنوی آنان بیمناک بود، ناگفته نماند که پدر ابوسعید در میهنه، عطار و پیشه‌ور بود.

فرق تصوّف و تشیّع

تشیّع به طور کلی یک گرایش مثبت و فعال بود، خواه به صورت قیامهای مسلحانه زیدیان، که به حقّ می توان برایشان عنوان «خوارج شیعیه» را اطلاق کرد، خواه به صورت تبلیغات نهائی اسماعیلیان و یا دستکم آمادگی برای قیام از طرف امامیان؛ ولی تصوّف مبنی بود بر تسلیم به ناتوانی و بیچارگی و روگردانیدن از مادیات و اعراض از جاه جویی و بلندپروازی و بزرگی طلبی، و در حقیقت نهضتی بود که اندیشه ها و آرمانهای منفی را مورد توجه قرار می داد، غصبت و تبار را به حساب نمی آورد و ملاک خود را به دور افکندن این گونه چیزها نهاده بود، به امید آنکه عظمت معنوی و روحی را پایه اعتبار و افتخار و غصبت قرار دهد و لذا صوفیان از علویان دوری می جستند و نمی خواستند آنان را به جنبش خود پیوندند، بدینگونه دو مشرب جدا و بیگانه از هم به استقلال خود باقی ماندند. تا آنکه تشیّع به منظور استفاده از موقعیت تصوّف، برای دست یافتن به مقاصد خود، به سوی آنان متمایل گردید. یکی از صوفیان به نام، در مرو، به مرید علویش می گفت: «تا از این علویگری خویش، یعنی نجیّت و نفس خویش، به کلّ بیرون نیایی، از این کار (یعنی تصوّف) بویی نیایی...»^۱

«... مصتّفان اسماعیلی در سرآغاز رسائیشان خود را صوفی می نامیدند، زیرا مردم به تصوّف اعتماد داشتند و نیز انجمن فرهنگی خود را «إخوان الصفا» نام نهادند... با بررسی پیگیر، نشانه های صوفیانه در تشیّع، معلومات ساده و پراکنده ای به دست می آید که نخست، اندک است و هرچه با تاریخ به جلو می آییم، به موازات گرمی بازار تصوّف و از بین رفتن فشارهایی که بر شیعه وارد می شد، عمق و وسعت بیشتری می یابد، این بابویه قسمی از حلقه های ذکر سخن گفته و به مفاد حدیثی که آورده، آن مجالس را همچون باغ های بهشت شمرده است... و جوانمردی را به مصداق عبارت مشهور: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فِتْنَى إِلَّا عَلِيٌّ، به علی (ع) منسوب داشته است.»^۲

۱. دکتر کامل مصطفی الشیبی، تصوّف و تشیّع از آغاز تا سده دوازدهم، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ص ۶۶. ۲. همان کتاب، ص ۶۸ به بعد.

چگونگی اجتماع عارفان

خوشر است از قدر و جاه ارتفاع
 عاشقان را خاصه هنگام صبح
 سوی مرکز می‌کند پرواز خوش
 رفص کردن، عارفان را نقص نیست
 بی‌جماعت نیست ممکن اجتماع
 جان او از عشق پر آتش شود
 بر جمال گل چو اندازد نظر
 ذره‌ای در جان آنکس شوق نیست
 تا ز صوت او به رفص آید چنار
 خویش را از ذوق بس هوش آورد
 می‌تساید بسود کمتر از درخت
 ناله گردون بود از سوختن
 از سماع نغمه اهل صفا
 تا ز دای او زدستش اوفتاده!

عارفان را لذت و ذوق و سماع
 راحت روحست و اسباب فتوح
 مرغ جان را بشنود آواز خوش
 ... ذوق و شادی لایق هر شخص نیست
 گوش باید اول و آنگه سماع
 اشتر از آواز، حالی خوش شود
 بلبل آید در فغان وقت سحر
 هرکسی را کز سماعش ذوق نیست
 ... ابر می‌غرد به وقت نوبهار
 ... تا نوای مرغ در گوش آورد
 بید می‌جنبد زیاد ای نیک‌بخت
 کار عشق است آتشی افروختن
 هم شنیدستی که روزی مصطفی
 جنبش و حالت نمود و گشت شاد

تصوّف و تلاش

بسیاری از خداوندان تصوّف اهل کار و مرد سعی و عمل بودند: «خواجه

۱. فتوت‌نامه ناصری، از قرن هفتم، به‌اهتمام سعید نفیسی، نقل از فرهنگ ایران‌زمین، جلد
 دهم، ص ۲۷۶. مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) - جلد ۲۰ - فصل ۲۰ - تصوف و عرفان

علاءالدین عطار یکی از مشایخ طریقه خواجگان می فرمود که وجوه مکاسب دهقانی و باغبانی، اقرب است به حلّیت، درین زمان، از تجارت... (رشحات عین الحیوه، تصحیح علی اصغر معینیان، ص ۱۵۲)...

و شیخ ابوسعید آبریز به مریدان خود همیشه توصیه می کرد، که «... مشغول به امر زراعت باشید و آمدن ما را مانع آن شغل مسازید...» (ایضاً ص ۳۷۸)؛ و «خواجه عبیدالله احرار همیشه می فرمودند که یاران ما باید که یکی از دو امر اختیار کنند: یا آنکه چیزی از وجه حلال قبول نمایند و یا به زراعت مشغول شوند و در مجموع مشغولیا خود را نگاه دارند، چنانکه طریقه خانواده خواجگان است، قدس الله تعالی ارواحهم - یا خود را در افکنند و از شدن، ناشدن اندیشه نکنند -» (ایضاً، ص ۴۹۵) و همین خواجه احرار به مولانا اسماعیل فرکتی از مشایخ سلسله می فرمود: «به جهت مایحتاج این جماعت به حسب ضرورت، به امر زراعت و سرانجام آن، مشغول می بایست کردن تا جمعی توانند که به فراغت مشغول باشند و خاطر ایشان به سبب مایحتاج ضروری متفرق نشود...» (ایضاً ص ۶۹) و به قول شیخ محمود شبستری:

کسی مرد تمام است از تمامی کند با خواجگی، کار غلامی^۱

فرق عرفان و درویشی با تبلی و بی بند و باری

علی پاشا صالح ضمن بحث کوتاهی از عرفان می گوید: «... گوهر درخشان ادبیات ما عواطف لطیف انسانی و عوالم بی شائبه و شریف عرفا نیست... آنچه نشاط آور، روح پرور و کیمیا اثر است ترانه عشق، زمزمه محبت، نغمه مروّت، صفای روح، صلاّی آزادگی و کف نفس، جاذبه همدلی و همدردی، لوای جوانمردی و فتوّت، ندای حقّ و حقیقت، درس عبرت، کیمیای سعادت و رستگاری است... بساط زهدفروشی و افسونگری دیگرست و بازار کونکارت و چرس و بنگ و افیون سوی دیگر، فلندرمآبی، ژنده پوشی، دلقریبی، دریوژگی، بی بند و باری، بی خبری، بی هنری، بی اثری یا ولگردی و هوسرانی و اخیراً هیپی گری هم نموداری از خوی دیگر! پس بکوشیم تا منشأ خدمت و اثری در جامعه بشری باشیم.

۱. باستای پاریزی، سگ، هفت قلم بر مزار خواجگان هفت چاه، ص ۵۸۳.

۲. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۲، ترجمه علی پاشا صالح، پیشگفتار مترجم، ص ۲۱.

روش انتقادی سنائی، همواره با توجه به تفرقه و فتنه‌ها، در میان شعرا، ستایی پس از آنکه به جهان عرفان و تصوّف روی آورد، روشن‌شهریاران و زورمندان و رفتار جهان‌جویان و جهانداران متجاوز و زورگو را مورد انتقاد شدید قرار داد، و سعی کرد مستان باده غرور و خودخواهی و دیوانگان خشم و شهوت را با اعتراضات پراز نیش و سرزنش خویش بیدار و هشیار کند:

ای خداوندان مال، الاعتبار الاعتبار
 ای خداجویان قال، الاعتذار الاعتذار
 پیش از آن کاین جان عذرآور فرو میرد ز نطق
 پیش از آن کان چشم عبرت بین فرو ماند ز کار
 پسند گیرید ای سیاهپتان گرفته جای پند
 عذر آرید ای سپیدپتان دمیده بر عذر
 در فریب آبادگیتی چند باید داشت حرص
 چشمتان چون چشم نرگس، دست چون دست چنار
 ... در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک
 تیرشان پروین گسل بود و سنان جوذا شکار
 بنگرید اکنون بنات التّعش وار از دست مرگ
 نیزه هاشان شاخ شاخ و تیره هاشان پار پار
 ... سربه خاک آورد امروز آنکه افسر بودی
 تن به دوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار
 چسند از این رمیز و اشارت راه بساید رفت راه
 چسند از این رنگ و عبارت کنار باید کرد کارت
 تا به جان این جهانی زنده چون دیو و ستور
 گرچه پیری همچو کودک، خویشتن کودک شمار
 حرص و شهوت در تو بیدارند خوش، خوش تو محسب
 چون پلنگی بر زمین داری و موشی بر پستار
 سنایی، وارستگی و استغنای طبع خود را در ابیات زیر آشکار می‌کند:

من نه مرد زن و زر و جاهم به خدا گر کنم و گر خواهم

و رتو تاجی دهی ز احسانم به سیر تو، که تاج نستگام

نزدی، و رتو تاجی دهی ز احسانم به سیر تو، که تاج نستگام (حدیقه)

نزدی، و رتو تاجی دهی ز احسانم به سیر تو، که تاج نستگام (حدیقه)

تصوف و الحاد

در بعضی از اقوال خداوندان تصوف، رایحه کفر و الحاد به مشام می‌رسد؛ از

جمله ابویزید بسطامی (وفات به سال ۲۶۰ هـ) می‌گوید: «به خدا سوگند که لوای من

از لوای محمد (ص) بزرگتر است، لوای من از نوری است که همه جن و انس و

پیامبران در زیر آن باشند». «اگر یکبار مرا ببینی، ترا بهتر از آن است که هزار بار

پروردگارت را ببینی» «پروردگارا، اطاعت تو مرا بزرگتر است از اطاعت من تو را»

«چنیند کوشید تا کلمات نامقبول بایزید را تفسیر کند و به فهم مردم نزدیک سازد»^۱

تصوف ابن سینا

تصوف ابن سینا از مذاهب صوفیه و سنت‌گرایان متمایز است، تصوف او

مردم را به زهد و اعتزال از نعیم جهان دعوت نمی‌کند، بلکه تصوف او مذهبی است

عقلی، که به انتصار ذهن و اشراق عقل و تزکیه نفس منتهی می‌شود تا نفس، مستعد

دریافت فیض عقل فعال گردد و این بدان جهت است که ابن سینا عقاید فارابی را در

تصوف پذیرفته است، تصوف فارابی تصوفی است که بر اساس عقل استوار است و

صرفاً برای تطهیر نفس و ریاضت و مجاهده نیست، بلکه تصوف او تصوفی است

نظری و متکی به بحث و تأمل^۲. فارابی و ابن سینا مرد کار و سعی و عمل بودند.

عارف و عابد

عبادت در نزد غیر عارف نوعی معامله است، گویی در این دنیا عملی می‌کند تا

مزد آن را در آخرت بگیری، اما در نزد عارف عبادت ریاضتی است، که او را از عالم

غرور به جانب حق باز می‌گرداند، عارف خدا را برای خدا خواهد... عبادت وی نه

به خاطر امیدی است و نه از بیمی...^۳

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه آیتی، پیشین، ص ۲۶۱.

۲. همان کتاب، ص ۴۹۳. ۳. همان کتاب، ص ۴۹۵.